بررسی تاثیر رهبری امام خمینی (ره) بر روند تاریخی سینمای ایران

روح تعهد در کالبد سینما

معین احمدیان و میلاد جلیل زاده
گروه فرهنگی

در قرن بیستم هربار که جهان انقلاب‌های سیاسی متعددی را تجربه کرد، سینما هم دچار تحولاتی اساسی و عظیم شد. تقریبا در هر کشوری که یک انقلاب سیاسی رخ داد، هنر سینما هم تکانه‌های شدیدی را حس کرد و دچار تغییراتی شد که عموما صنعت فیلمسازی را به‌سمت سینمای متفکرانه و موثر سوق‌دادند. به‌عبارت ساده‌تر، انقلاب در اکثر کشورها باعث وارد شدن یک درونمایه فراگیر روشنفکری به سینما شد. آخرین انقلاب قرن بیستم متعلق به ایران بود و به‌رغم شباهت‌هایی که در این رویداد با سایر نمونه‌های دیگر وجود داشت، تفاوتی اساسی هم در آن به‌چشم خورد. این تفاوت وجود عنصر دین در ذات انقلاب ایران بود و همین باعث می‌شد نظرات، درباره اینکه دگرگونی‌های پیش‌رو چه نوع تاثیری روی سینمای ایران می‌گذارند، خوشبینانه نباشد. خیلی‌ها فکر می‌کردند یک انقلاب دینی به آن معنا خواهد بود که کرکره سالن‌های سینما در ایران پایین می‌آیند و جو عمومی جامعه قرار است به دوران ماقبل مدرنیسم برگردد. این پیش‌بینی‌ها اما همگی غلط از آب درآمد و انقلاب اسلامی توانست در یک دوره زمانی به‌خصوص، پس از طی کردن شیب‌ونشیب‌های دوران تکوین ساختاری نظام جدید، با یک رشد انفجاری پیش برود. سینمای دهه ۶۰ که چندسالی می‌شود بعضی از تفکرات ارتجاعی و واپس‌گرایانه سعی در تخطئه آن دارند، بدون‌شک همچنان بهترین دوران تاریخ سینمای ایران است و این کیفیت مستقیما تحت‌تاثیر جو انقلاب ایجاد شد. فیلمفارسی، یعنی گونه‌ای از فیلمسازی که با هیچ توجیهی نمی‌توان کیفیت به‌شدت ضعیف و سخیف آن را توجیه کرد، (هرچند عده‌ای تلاش دارند این کار را بکنند)، در دهه ۶۰ کاملا غایب بود. سینمای دهه ۶۰، چه در بخش مدیریت و چه در بخش تولید فیلم‌ها، خالی از یک‌سری ایرادات نبود، اما سینمای ایران در دوره‌های بعد به جای حفظ کامل و توسعه محاسن آن دوره و برطرف کردن چنین ایراداتی، درجا زد یا مقداری به عقب برگشت؛ هرچند هنوز کیفیت قابل دفاع‌تری نسبت به سینمای قبل از انقلاب دارد و مهم‌ترین مشکلش نداشتن یک فرم و سیستم اقتصادی مشخص برای عرضه و تقاضاست. آیا این تصور که با رخ دادن اتفاقی مثل انقلاب اسلامی، سینما تعطیل خواهد شد، به کل تصوری انتزاعی و بی‌مورد بود؟ بدون‌شک نشانه‌هایی وجود داشت که چنین تصوری را تقویت می‌کرد و کسانی بودند که اگر جلوی آنها گرفته نمی‌شد، می‌خواستند به‌طور کل سینما را در این کشور تعطیل کنند و ممکن بود بتوانند بخش قابل توجهی از بدنه اجتماعی ایران را هم با خودشان همراه کنند. فراموش نکنیم که تا سال ۱۹۷۵ در شهرهای کوچک ایران هیچ‌سالنی وجود نداشت و ۸۱ درصد روستاییان فیلم سینمایی ندیده بودند. مطابق آمار، در همان سال تنها ۲۷ درصد از جمعیت بالای ۱۵ سال کل کشور، چه روستایی و چه شهری، فیلم دیده بودند. این رقم درمورد زنان تنها ۱۷ درصد بود. در چنین جامعه‌ای چندان سخت نبود که با موج‌سواری روی جو انقلابی آن روزها، بشود به‌طور کل سینما را تعطیل کرد و مردمی که تغییرات بنیادین و اساسی‌تری را در همان ایام تجربه کرده بودند، به‌راحتی می‌توانستند تعطیلی دائمی سینما را هم قبول کنند، هرچند به‌طور قطع پس از چند سال از چنین تصمیم غلطی رویگردان می‌شدند. حتی کسی مثل فریبرز صالح، کارگردان سینما که خودش در انگلستان تحصیل کرده بود، از کسانی بود که باقاطعیت تمام می‌گفت سینما باید در ایران تعطیل شود. اما عقلانیت انقلابی به‌مصاف با این تب زودگذر آمد و همان‌طور که در مراحل قبل توانسته بود از استبداد شاهنشاهی بگذرد، از این سد هم گذشت.

نگاهی به مختصات سینمای قبل از انقلاب

عموما ورود سینما به ایران را همزمان با ورود دوربین سینماتوگراف به کشور توسط ناصرالدین‌شاه می‌دانند، اما این تنها یک سرگرمی ملوکانه بود، نه‌چیزی که به آن بشود عنوان هنر یا صنعت سینما داد.

طی سال‌های متمادی تلاش‌های متعدد اما عمدتا پراکنده‌ای برای فیلمسازی در ایران صورت گرفت که هیچ‌کدام به خلق یک موج جدی و موثر منجر نشد و نهایتا همه رها شدند. از سال ۱۳۲۶ خورشیدی در ایران بار دیگر فیلم داستانی تولید شد. این بار تهیه‌کنندگانی به میدان آمدند که در بازار رونق گرفته به یمن فیلم‌های وارداتی، تنها به‌دنبال سود بودند. علاقه‌مندان جدی‌تر سینما هنوز به شرایط بدبین بودند و هیچ‌شانسی برای پاگیری سینمای ملی نمی‌دیدند، زیرا عقیده داشتند که صنعت سینما قبل از هرچیز به آزادی‌های باثباتی نیازمند است، چیزی که زمینه آن وجود نداشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وضعیت آزادی‌ها در ایران از گذشته هم وخیم‌تر شد و چیزی جز آنچه حواس مردم را از مقولات جدی پرت می‌کرد، اجازه عرض‌اندام نداشت. محمدرضا شاه در پی انقلاب سفید تصمیم به مدرن کردن تفکر مردم سنتی ایران گرفت و روی همین حساب سعی کرد پای آنها را به سینما باز کند.

سال‌ها پیش از آن، پدر او رضاشاه برای درهم شکستن مقاومت افراد متعصب، به پاسبان‌های خود دستور داده بود که مومنان را به‌زور به سینما ببرند و به تماشای فیلم بنشانند. اما این‌بار قضیه به شکل نرم‌تری پیش می‌رفت و محمدرضا پهلوی مترصد تربیت نسلی بود که از ابتدا با خوی مدرن بار آمده باشند؛ این همان نسلی بود که پس از آن علیه شاه انقلاب کرد و دودمانش را به باد داد.

به هرحال، سینمای ایران به‌رغم موانع بیشمار، این بار توانست راه خود را به‌سرعت باز کند. تولید سالانه در سال ۱۳۳۲ به ۲۰ فیلم رسید، گرچه این فیلم‌ها از نظر هنری بی‌ارزش بودند و از الگوهای بسیار پیش‌پاافتاده‌ای پیروی می‌کردند.

از نیمه دهه ۱۳۳۰ رشد سینما شتاب بیشتری گرفت و ده‌ها شرکت تولید فیلم تاسیس شد. کارگردان‌ها عناصری ناهمساز از فیلم‌های جنایی آمریکایی و کمدی‌های ایتالیایی و موزیکال‌های هندی را سر هم می‌کردند و به بازار می‌فرستادند. به این‌ترتیب ژانری پدید آمد که منتقدان سینمایی از آن باعنوان تحقیرآمیز «فیلمفارسی» نام بردند؛ فیلم‌هایی که داستان‌هایی غریب با ماجراهایی باورنکردنی نقل می‌کردند و تنها ربط‌شان با ایران این بود که آدم‌هایشان به زبان فارسی حرف می‌زدند. روشنفکران سینمای ایران را عملا تحریم کرده بودند و دولت را متهم می‌کردند که به‌خاطر منافع سیاسی خود به تولیدکنندگان بی‌مایه و سودجو میدان داده است.

در سال‌های آخر دهه ۱۳۳۰ گام‌های محتاطانه‌ای برای بازتاب شرایط واقعی در فیلم‌های سینمایی برداشته شد، اما دولت بی‌درنگ بر آنها مهر «تبلیغات کمونیستی» کوبید.

این وضعیت در دهه ۴۰ شمسی هم ادامه پیدا کرد و حتی شتاب بیشتری گرفت. فیلم‌هایی در درجه اول به دام سانسور می‌افتادند که شرایط سیاسی و اجتماعی را با دیدی انتقادی بازتاب می‌دادند. در این میان هرگونه انتقاد از دربار سنگین‌ترین گناه به شمار می‌رفت. حتی صرف انتقاد از نظام سلطنتی هم جرم بود، از این رو بسیاری از فیلم‌های خارجی که تصویری منفی از یک پادشاه حقیقی یا افسانه‌ای ارائه می‌دادند، با مانع سانسور روبه‌رو می‌شدند. هیچ فیلمی اجازه نداشت از مقامات بالای کشوری و لشکری انتقاد کند. ارتشیان، پاسبان‌ها و دادرسان همیشه مهربان، فداکار و پاکدامن بودند. سانسور دربرابر نمایش فقر و تیره‌روزی هم به‌شدت حساس بود، زیرا این با تبلیغات رسمی ناهمساز بود. رسانه‌های دولتی دمی از ستایش پیشرفت‌های برق‌آسای کشور در پرتو «انقلاب سفید» باز نمی‌ماندند، که هدف آن بیشتر تحکیم قدرت شاه و کمک به پرستیژ او در خارج از کشور بود. فیلم‌های بازاری که از روی چند قالب جاافتاده تولید می‌شدند، هیچ مشکلی با سانسور نداشتند. در اوایل دهه ۱۳۴۰ فشار افکار عمومی به‌جایی رسید که دولت ناچار به اقدام شد و اعلام کرد که از این پس تنها به محتوای سیاسی فیلم‌ها نخواهد پرداخت، بلکه به کیفیت هنری آنها نیز توجه خواهد کرد. مسئولان امور سینمایی برای نخستین‌بار چند فیلم به‌شدت مبتذل را غیرقابل نمایش اعلام کردند. منتقدان هم این اقدام را دورویی و ریاکاری دانستند، زیرا اعتقاد داشتند که دولت از سویی مدعی مبارزه با ابتذال است و از سوی دیگر با نظارت خفه‌کننده خود از پیشرفت سینما جلوگیری می‌کند. در دهه ۱۳۴۰ هنرمندانی که در سینمای حرفه‌ای فرصتی برای کار نمی‌یافتند، به تولید فیلم‌های مستند روی آورده بودند.

در نیمه دهه ۱۳۴۰ صنعت سینما با بحران بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شده بود. سینما از همه طرف زیر حمله قرار داشت. هم تجارتی کثیف خوانده می‌شد و هم یک خیانت فرهنگی. تماشای فیلم به عملی غیراخلاقی و ضدفرهنگی بدل شده بود. «کارخانه رویاسازی ایرانی» رفته رفته حتی هواداران وفادار همیشگی خود را از دست می‌داد؛ یعنی توده‌های محروم و تیره‌روزی که سینما تسلایی بود برای دردها و مشکلات ابدی‌شان.

سینما در چنبره چنین رکود سنگینی گرفتار بود که خبر رسید فیلم «گاو» ساخته داریوش مهرجویی جایزه منتقدان را در جشنواره ونیز از آن خود کرده است. فیلم گاو در ایران جواز نمایش نگرفته و مهرجویی فیلم را مخفیانه به خارج برده بود. موفقیت بین‌المللی فیلمساز جوان آن هم به‌خاطر یک فیلم توقیف‌شده برای سینمای بحران‌زده ضربه‌ای گیج‌کننده بود. فیلم گاو تنها یک سال بعد جواز نمایش گرفت، آن هم پس از افزودن یک توضیح بر آغاز فیلم که داستان آن را به «پیش از سال‌های انقلاب سفید» عقب می‌برد. استقبال مردم از این فیلم نشان داد که یک فیلم هنرمندانه هم می‌توانست سودآور باشد.

در همین سال ۱۳۴۸ فیلم دیگری به نام «قیصر» اکران شد. این فیلم از نظر محتوا چیز تازه‌ای نداشت، اما از ساختی نسبتا ماهرانه برخوردار بود. مسعود کیمیایی کارگردان جوان این فیلم از عوامل فنی و شگردهای بیانی برای روایت یک داستان فیلمفارسی به‌خوبی بهره برده بود. فیلم همه رکوردهای فروش سینمای ایران را پشت سر گذاشت.

موفقیت تجارتی این فیلم نشان داد که تماشاگران عادی هم خواهان تحول قالب‌های قدیمی سینمای ایران هستند. به‌این‌سان راه نوسازی سینمای ایران هموار شد. در آغاز دهه ۱۳۵۰ نسل تازه‌ای از فیلمسازان جوان به سینما روی آوردند که بیشتر آنها شناخت درستی از این هنر داشتند: بهرام بیضایی، آربی اوانسیان، کامران شیردل، ناصر تقوایی، پرویز کیمیاوی، سهراب شهیدثالث، امیر نادری، عباس کیارستمی و... با آثار آنها جریانی موسوم به «موج نو» یا «سینمای متفاوت» پا گرفت. این جریان در محتوای خود به‌شدت از ادبیات معاصر ایران متاثر بود که رنگ تند سیاسی داشت و در فرم از شیوه‌های ساده نئورئالیسم ایتالیا. این سینماگران از قالب‌ها و قراردادهای سینمای بازاری مانند دکورهای بی‌قواره، حادثه‌پردازی و قهرمان‌سازی مصنوعی، صحنه‌های ساختگی پر ساز و طرب و مسائل جنسی چشم‌پوشیدند و در سطحی محدود به انتقاد از شرایط اجتماعی دست زدند. سینماگران جوان با شرایط بسیار دشواری روبه‌رو بودند. تامین بودجه برای هر فیلم تازه با مشکلات بیشماری همراه بود. برخی فیلمسازان از امکانات مالی و فنی نهادهای دولتی مانند «وزارت فرهنگ و هنر»، «سازمان تلویزیون ملی ایران» یا «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» استفاده کردند. «موج نو» توانست موقتا به بحران اقتصادی صنعت سینما پایان دهد، اما به‌زودی با مانع بزرگ‌تری روبه‌رو شد؛ سانسور دولتی، که هر روز با شدت بیشتری خلاقیت آزاد سینمایی را تهدید می‌کرد و بر تعداد فیلم‌های توقیفی روزبه‌روز افزوده می‌شد.

چیزی نگذشت که بر «موج نو» فضای یأس و نومیدی چیره شد. همکاری با این جریان از نظر سیاسی خطرناک شده بود و از نظر مالی زیان‌آور. اختلاف کارگردان‌های مستقل با کارگزاران فرهنگی سرانجام در سال ۱۳۵۲ به رویارویی آشکار کشید. فیلمسازان مستقل نهادی به نام «کانون سینماگران پیشرو» تاسیس کردند تا از خود دربرابر فشارهای دولت دفاع کنند. آنها در منشور خود اعلام کردند که سینما را از آن مردم می‌دانند و خود را به بازتاب زندگی واقعی مردم موظف می‌بینند. آنها مصمم بودند به راهی بروند که می‌توانست به استقلال سیاسی و اقتصادی صنعت سینما بینجامد، اما واکنش تند دولت، به پراکندگی آنها و انحلال کانون‌شان انجامید. برخی از آنها، مانند کامران شیردل از تولید فیلم سینمایی دست کشیدند و به ساختن فیلم‌های تبلیغاتی و مستند روی آوردند. برخی دیگر، مانند سهراب شهیدثالث کشور را ترک کردند. سینمای نوین ایران که با وجود سانسور و فشارهای مزاحم در خارج نیز حیثیتی کسب کرده بود، به پایان راه خود رسید. سیاست رسمی در تمام این سال‌ها به سود فیلم‌های وارداتی عمل می‌کرد. از آغاز دهه ۱۳۵۰ بسیاری از تهیه‌کنندگان سرمایه خود را از بخش تولید به بخش تجارت فیلم منتقل کردند. سیل فیلم‌های وارداتی به کشور روان شد. محصولات بازاری آمریکایی، ایتالیایی، هندی و هنگ‌کنگی بازار را قبضه کردند. در سال ۱۳۵۱ سینمای ایران با ۹۰ فیلم به بالاترین میزان رشد خود رسید. در این سال ۲۸۹ فیلم سینمایی خارجی به نمایش درآمد. درحالی‌که پنج سال بعد (۱۳۵۶) که در ایران تنها ۳۸ فیلم سینمایی تولید شد، ۸۹۸ فیلم خارجی به روی اکران آمد، که تنها ۳۲۱ فیلم از آمریکا بودند. در واپسین سال‌های رژیم سلطنتی صنعت فیلم‌سازی به کلی ورشکسته بود و دیگر هیچ امیدی به ادامه حیات نداشت. دیگر هیچ سینماگر مستقلی به بهبود وضع سینما خوش‌بین نبود. بهرام بیضائی در نامه سرگشاده‌ای که حدود یک‌سال پیش از انقلاب به کارگزاران فرهنگی کشور نوشته از عمق بحران پرده برداشته است.

«شما سینمای حرفه‌ای ایران را مجبور به تعطیلی کردید، درحالی که دروازه‌ها را روی مشابه خارجی آن باز گذاشتید که با ابتذالی در همان حدود، پرده‌های سینمای مملکت را پوشانده است. کجای دنیا سرمایه‌های دولتی درحال مبارزه و رقابت با صنایع بخش خصوصی هستند؟ حق البته با شماست و تمام بلندگوها هم در اختیار شماست، که محصول خودتان را جار می‌زنید و کلید دروازه‌ها هم در دست شماست که روی هرکس خواستید ببندید و به‌روی هرکس خواستید باز کنید. اما حقیقت این است که آنچه شما ساخته‌اید در ابتذال فرقی با سینمای فارسی ندارد. شما فقط شیک‌ترید و مرفه‌تر، همین. یادآوری می‌کنم که این سینمای مبتذل ساخته سیاست شماست که می‌خواست هنرمند را به سوی تصویر بی‌هویتی از جامعه سوق دهد و تازه همین تصویر بی‌رنگ را هم با وحشتی مضاعف مرور می‌کرد، و برای قلع‌وقمع آن از ممیزی‌های حاشیه‌ای چون افراد و نفوذها و سازمان‌های غیرمسئول مختلف قبول نظر و تاثیر می‌کرد و می‌کند... شما فضایی ساخته‌اید بهشت خارجیان و برزخ خلق‌کنندگان واقعی داخلی. شما خیال می‌کنید با پولی که هست می‌توانید همه‌چیز وارد کنید: هم چیز خوراکی، پوشاکی، فنی و صنعتی، و دست آخر فرهنگی... این نامه گویای اعتراض بسیاری است به سیاستی که قوانین و مقرراتش رسما منافع صنعتی هزاران کارکنان سینما و وابسته به آن را فدای منافع عده‌ای سینمادار و واردکننده فیلم می‌کند که در تولید نقشی ندارند، و به این ترتیب علنا به‌جای تاکید بر خلاقیت فرهنگی به پشتیبانی از سرمایه‌داران و صاحبان نفوذ پرداخته است.»

وضعیت سینما اکنون تنها جزئی از بحران همه‌جانبه اجتماعی به شمار می‌رفت، که لایه‌های گوناگون جامعه دیگر راهی جز یک دگرگونی عمیق و بنیادی برای آن نمی‌شناختند. روشنفکران از سینما امید بریده، و آینده آن را به انقلابی که در راه بود، گره زده بودند. لایه‌های محروم جامعه نیز که سینما را کانون تباهی و فساد می‌دانستند، با آرامش خاطر زوال سینما را نظاره می‌کردند.

سینمای نوین ایران

کار انقلاب داشت بالا می‌گرفت و دولت‌های دست‌نشانده شاه مثل برگ‌خزان بر سر راهش می‌ریختند. همه منتظر تغییر بودند ولی تصورشان از تغییر یکسان نبود. علیرضا داودنژاد، فیلمسازی که پیش از انقلاب هم مشغول فعالیت در سینمای ایران بود، در این‌باره می‌گوید: «خبرهای نگران کننده کم نبود و هرچه روزها بیشتر می‌گذشت، نگرانی‌ها به‌خصوص نسبت به آینده سینما بیشتر می‌شد. آتش‌زدن بعضی سینماها نگرانی‌ها را به اوج می‌رساند و به این تصور دامن می‌زد که با پیروزی انقلاب، سینما در ایران نابود خواهد شد.» داودنژاد در ادامه می‌گوید: «به یاد دارم روزی در «فیلمکار» با روبیک منصوری و دوست و مرحوم واروژ که روحیه انقلابی داشت و طرفدار امام بود، صحبت می‌کردیم. طبق معمول بحث از انقلاب، آینده و تاثیر آن روی سینما بود. روبیک کاملا ناامید بود و عقیده داشت کار سینما تمام است و باید به فکر کار و کاسبی دیگری بود.» در دوازدهم بهمن سال ۱۳۵۷ هواپیمای امام در فرودگاه مهرآباد به زمین نشست و او در میان استقبال کم‌نظیر مردم ایران به بهشت‌زهرا رفت تا تاریخی‌ترین سخنرانی در تاریخ ایران در محضر شهیدان انقلاب رقم بخورد. امام همان روز و در همان صحبت‌ها خیلی محکم و کوبنده گفت: «ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشاء مخالفیم.» این جمله امام تکلیف همه‌چیز را روشن کرد؛ هرچند پس از آن هم عده‌ای ظاهر شدند که با کلیت سینما مخالف بودند و تلاش‌هایی در جهت تعطیل کردن آن کردند. هنوز مشخص نبود سینمایی که در تراز انقلاب اسلامی باشد، چه نوع سینمایی است و دنبال کنندگان تعطیلی سینما می‌توانستند از چنین خلئی استفاده کنند. مدتی که گذشت، فیلم «گاو» داریوش مهرجویی باعث شد مصداق مشخصی برای آن نوع از سینما که انقلاب آن را می‌پسندد، به دست بیاید. امام‌خمینی شخصا به ماجرا ورود کرد تا وضعیت را از آن بلاتکلیفی ادامه‌دار خلاص کند.»

سیدمحمد بهشتی، رئیس پیشین بنیاد سینمایی فارابی در این‌باره می‌گوید: «من در سال‌های ابتدایی حضور در صداوسیما در گروه پخش بودم. خاطرم هست که تا ماه‌ها در تلویزیون تولیدی صورت نمی‌گرفت. درواقع ما دچار سرگیجه بودیم. بنابراین، بیشتر برنامه‌هایی که پخش می‌کردیم، زنده و سخنرانی‌هایی بود که در مکان‌های دیگر صورت می‌گرفت.» داریوش مهرجویی می‌گوید: «در این وضعیت تلویزیون به‌طور اتفاقی فیلم «گاو» را نشان داد و امام‌خمینی(ره) این فیلم را مشاهده کردند و در نطقی گفتند: ما نمی‌گوییم سینما اساسا بد است. نظیر فیلم «گاو» می‌تواند فیلم فرهنگی و آموزنده‌ای باشد و فکر و روح بیننده را تعالی دهد.»

عین جملاتی که مهرجویی از امام نقل به‌مضمون کرده بود، این است: «من غالبا فیلم‌هایی که خود ایرانی‌ها درست می‌کنند به نظرم بهتر از دیگران است. مثلا فیلم «گاو» آموزنده بود.»

به‌قول مهرجویی در آن زمان همه مانده بودند که چه کار کنند اما «نه‌تنها نظر من، بلکه نظر تمامی مورخان این است که حضرت امام‌خمینی(ره)، خط‌مشی سینمای ایران را مشخص کرد که چگونه باشد، ایشان دلیل وجودی سینما را مشخص کرد که عامل تعیین کننده مهمی بود.»

آن خط‌مشی، راهبرد و دلیل وجودی که امام برای سینمای ایران تعیین کرد و باعث شد توجیهی برای ادامه حیات آن به‌دست بیاید، «هنر متعهد» بود.

امام‌خمینی پیش از پیروزی انقلاب هم به موضوع سینما اشاره کرده بود و به غیر از جمله معروف «ما با سینما مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم» به این هم اشاره داشت که «سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم و در خدمت تربیت این مردم باشد.» رویکرد امام در زنده کردن صداوسیمایی که معطل و نیمه‌تعطیل شده بود، راهگشا شد.»

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

جنجال پاییز صحرا

قدیمی‌ها شاید سریال‌هایی همچون «پاییز صحرا» را به یاد داشته باشند که پخش آن در دهه ۶۰ تلویزیون، با اعتراض و انتقادهایی همراه بود. عمده نقدها هم درخصوص گریم شهلا میراختیار بازیگر این سریال مطرح می‌شد. مرحوم صادق طباطبایی، نویسنده و روزنامه‌نگار ایرانی و از بستگان سیداحمد خمینی، خاطره جالبی از آن سال‌ها مطرح کرده است. او دراین مورد چنین نقل می‌کند: «شبی در حضور امام‌خمینی بودیم که از دفتر آمدند و پیامی را از طرف یکی از مراجع وقت آوردند. مرجع مذکور گفته بود؛ همین فیلمی که درحال حاضر از تلویزیون پخش می‌شود؛ من پیر مرد را تحریک می‌کند؛ چه رسد به جوانان را. به دستور امام، تلویزیون را روشن کردند؛ قسمتی از یک سریال بود به نام پاییز صحرا. امام با مشاهده آن فیلم؛ در پاسخ پیام چنین گفتند: شما باید در تقویت نفس خود بکوشید تا به این آسانی تحریک نشوید. من در این فیلم نشانه‌هایی از خلاف عفت یا عوامل انحراف و تحریک نمی‌بینم.»

با این حال در سال ۶۶، اعتراض‌ها به حدی بود که مسئولان وقت رسانه ملی را به استفتا واداشت. استفتا در رابطه با پخش برخی فیلم‌های خارجی و سریال‌های تولید ایران مانند «پاییز صحرا»، «آیینه» و «نفوذ» بود. همچنین در مورد پخش آهنگ‌های موسیقی از صداوسیما و مسابقات کشتی از حضرت امام(ره) سوالاتی مطرح شد. پاسخ حضرت امام‌خمینی به این استفتا این بود: «نظر نمودن به این قبیل فیلم‌ها و نمایشنامه‌ها هیچ یک اشکال شرعی ندارد و بسیاری از آنها آموزنده است و پخش آنها نیز اشکالی ندارد و همین‌طور فیلم‌های ورزشی و آهنگ‌ها اکثرا بی‌اشکال است. گاهی خلاف به‌طور نادر دیده می‌شود که باید بیشتر مواظبت کرد. لکن دو نکته باید مراعات شود: اول آنکه کسانی که گریم می‌کنند باید محرم باشند و اجنبی حرام است چنین کاری را انجام دهد. دوم آنکه بینندگان از روی شهوت نظر نکنند.»

محمد هاشمی که در دوران حضرت امام خمینی(ره) ریاست سازمان صداوسیما را عهده‌دار بود، درباره چرایی این استفتا گفته است: «در سال ۶۶، جوسازی‌های سنگینی علیه صداوسیما به‌خصوص درباره فیلم‌ها، سریال‌ها و مسابقات صورت می‌گرفت و حتی این موضوعات به تریبون‌های نمازجمعه کشیده شد که آیت‌الله محمدی گیلانی در یکی از سخنرانی‌های پیش از خطبه درباره موسیقی و حتی مجریان صداوسیما تاکید کردند که باید طبق تحریرالوسیله امام عمل شود و درواقع عملکرد صداوسیما خلاف فتوای امام(ره) است. این موضوع برای ما خیلی سنگین بود و به همین دلیل شورای سرپرستی صدا و سیما نامه‌ای خدمت حضرت امام(ره) نوشتند، علاوه‌بر آن من فردای روز جمعه‌ای که خطبه‌های آیت‌الله محمدی گیلانی پخش شد، شرفیاب خدمت امام شدم و عرض کردم که «حتما خطبه‌های روز گذشته را شنیده‌اید؟ تکلیف ما چیست؟ ما که نمی‌خواهیم آخرت‌مان را به دنیای دیگران بفروشیم و اینکه برخی فقهای شورای نگهبان ما را تکفیر کنند، برای ما سنگین است.» امام فرمودند: «سوال کنید پاسخ آن را کتبا به شما ارسال کنم.» و بنده هم این کار را انجام دادم و راجع‌به تمامی سریال‌هایی که در آن زمان پخش می‌شد مانند پاییز صحرا که درآن زمان بسیار موردمناقشه بود و برخی برنامه‌های ورزشی مانند کشتی که گفته می‌شد خانم‌ها نباید نگاه کنند، از ایشان پرسیدم؛ حضرت امام(ره) نیز در پاسخ به این مضمون مرقوم فرمودند: «نظر نمودن به این قبیل فیلم‌ها هیچ اشکال شرعی ندارد و حتی بسیاری از آنها آموزنده است لکن دو نکته را باید تذکر داد، اول آنکه اجنبی گریم نکند، دیگر آنکه بینندگان از روی شهوت نظر نکنند.» این پاسخ امام(ره) به من و مرحوم آقای فردوسی‌پور، رئیس شورای سرپرستی آن زمان بود که در حقیقت آبی بود بر آتش‌بسیاری از نقدهایی که بی‌جا صورت می‌گرفت.»

ماجرای اشک تمساح و فریب لیبرال‌ها

محمد هاشمی درمورد نگاه متفاوت حضرت امام به خاطره دیگری از پخش سریال «اشک تمساح» گفت: «خاطرم هست درباره سریال «اشک تمساح» با شورای سرپرستی اختلاف ایجاد شد و حتی مدیر شبکه پخش آن را قطع کرد. از حضرت امام سوال کردیم. ایشان فرمودند در تهیه سریال ممکن است خلاف‌شرع واقع شده باشد ولی پخش آن خلاف‌شرع نبوده است.» سریال تلویزیونی «اشک تمساح» در سال ۱۳۶۱ از شبکه اول سیما پخش می‌شد. داستان سریال درباره تلاش ناموفق و خنده‌دار طرفداران سلطنت برای بازگرداندن محمدرضاشاه پهلوی به تاج‌وتخت بود. نمازگزاران جمعه تهران طوماری به طول ۱۰ متر تهیه کردند و در آن از مسئولان صداوسیما خواستند، پخش این سریال را متوقف کنند. در این طومار آمده بود: «بسم‌الله الرحمن الرحیم-تلویزیون باید دانشگاه باشد (امام‌خمینی) هر چیزی که در او نشانی از بی‌ایمانی یا اعتقاد ضدجمهوری اسلامی ایران است، با او سخت مبارزه کنید. یک نمایشنامه بدآموز، اعتقاد میلیون‌ها انسان را سست می‌کند. بدین‌وسیله ما امضاکنندگان زیر اعتراض خود را نسبت به مجموعه «اشک تمساح» ابراز داشته و پخش این مجموعه را در جهت اشاعه فساد و روحیه کاخ‌نشینی می‌دانیم و از برادران مسئول در سیمای جمهوری اسلامی ایران، تقاضای توقف پخش این مجموعه مبتذل را داریم.» محمد هاشمی در مصاحبه‌ای که سال ۹۴ انجام داده بود درباره حواشی پخش این سریال گفت: «روزی که این طومار به دستم رسید، چهار قسمت از سریال پخش شده بود و معترضان خواسته بودند پخش سریال متوقف شود. صبح شنبه رفتم خدمت امام و گفتم حتما داستان «اشک تمساح» و ماجراهای روزنامه کیهان را شنیده‌اید؟ گفتند: بله. پرسیدم: ما چه کار کنیم؟ پخش سریال را متوقف کنیم یا ادامه دهیم؟ امام فرمود: به نظرم لیبرال‌ها، مردم را فریب داده‌اند. ما به اعتراض‌ها، اعتنایی نکردیم و پخش سریال را ادامه دادیم تا قسمت نهم. این سریال دوشنبه‌شب‌ها پخش می‌شد. بعد از پخش قسمت نهم، از دفتر امام به من زنگ زدند و پرسیدند امشب قسمت آخر «اشک تمساح» است؟ گفتم: نه، هنوز چهار قسمت آن باقی مانده. اطلاع دقیق نداشتم. ظاهرا چهار قسمت آخر را جمع کردند که سریال را در یک قسمت تمام کنند. بعد از تلفن دفتر امام، به مدیر پخش زنگ زدم و پرسیدم وضعیت قسمت‌های پایانی سریال چطور است؟ گفت شورای سرپرستی به ما گفته این سریال را در یک قسمت جمع و تمام کنید. چهار قسمت را خلاصه کرده‌اند که در یک قسمت پخش کنند، امشب قسمت آخر پخش می‌شود. به دفتر امام اطلاع دادم که امشب قسمت آخر پخش می‌شود. امام گفتند انتهای سریال بنویسید این ماجرا ادامه دارد و این جمله را بنویسید که «از خبرگانی سوال شد، گفتند در پخش سریال خلاف‌شرعی واقع نشده، اما در تهیه سریال ممکن است خلاف‌شرع اتفاق افتاده باشد.» این عین جمله‌ای است که امام گفت. بعد از اینکه پخش سریال تمام شد، همین جمله را نوشتیم. بین من و شورای سرپرستی دعوا شد که این آدم خبره کیست؟ بالاخره مجبور شدم بگویم کیست. رفتیم خدمت امام و گفتیم این جمله یعنی چه که در پخش سریال اشکالی وجود نداشته، ولی در تولید آن ممکن است خلاف‌شرعی شده باشد؟ گفتند: دیدن فیلم، حکم عکس دارد و خلاف‌شرعی صورت نگرفته ولی در تولید نکته‌هایی هست. در فیلم، خانمی کنار آقایی در اتاقی بودند و پشت‌میز نشسته بودند و روبه‌رو با هم صحبت می‌کردند. آن خانم کلاه‌گیس گذاشته بود، ولی امام نمایش کلاه‌گیس را هم خلاف‌شرع می‌دانست. خانم موهای بلند و بلوندی داشت و چهره بی‌حجابی برای خودش درست کرده بود! امام فرمودند آن دو نفر اگر محرم نبودند، خلاف‌شرع کردند، ولی تماشای این فیلم اشکالی ندارد. نظر امام درباره برنامه‌های تلویزیونی، برای ما راهکار و حجت بود.» محمد هاشمی درباره نظر امام‌خمینی(ره) برای پخش مسابقات کشتی از تلویزیون که محل اشکال برخی افراد بود، هم گفته است: «امام(ره) پخش برنامه‌های ورزشی اعم از کشتی، فوتبال یا وزنه‌برداری را که (بعضا موردانتقاد بود) بلااشکال می‌دانستند.»

نظر امام خمینی درمورد پخش سریال اوشین

سریال «سال‌های دور از خانه» که در میان مردم ایران به‌عنوان اوشین شناخته می‌شود یک سریال تلویزیونی ژاپنی است که در سال ۱۹۸۳ توسط شبکه ان‌اچ‌کی تولید شد و در دهه ۶۰ درایران پخش می‌شد. اما در هشتم بهمن ماه ۱۳۶۷ اتفاقی افتاد که خشم شدید امام خمینی(ره) را درخصوص این سریال برانگیخت.

در آن روز رادیوایران در سالروز تولد حضرت فاطمه‌زهرا(س) در برنامه‌ای زنده از مخاطبانش سوال کرد الگوی شما به‌عنوان زن ایرانی کیست؟ علی‌رغم نام بردن اکثر پاسخ‌دهندگان از دختر پیامبر اسلام به‌عنوان الگو، یکی از مخاطبان از اوشین به‌عنوان الگویش نام برد . آیت‌الله روح‌الله خمینی یک روز پس از پخش این مصاحبه در نامه‌ای به محمد هاشمی، سرپرست وقت صداوسیما ضمن انتقاد بسیار شدید از این برنامه اظهار داشت: «فردی که این مطلب را پخش کرده است تعزیر و اخراج می گردد و دست‌اندرکاران آن تعزیر خواهند شد.

درصورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است، بلاشک فرد توهین کننده محکوم به اعدام است. اگر باردیگر از این گونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه و توبیخ و مجازات شدید و جدی مسئولان بالای صداوسیما خواهد شد. البته در تمامی زمینه‌ها قوه قضائیه اقدام می‌نماید.» به‌دنبال انتشار این نامه، به قول محمد هاشمی، رئیس وقت صداوسیما، شش یا هفت نفر از پنج‌سال انفصال تا شلاق محکوم می‌شوند که بعدا با پادرمیانی وی، این افراد موردبخشودگی شخص آیت‌الله‌خمینی قرار می گیرند. آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۷۰ در یک سخنرانی درباره این سریال گفته است: «ژاپنی‌ها برمی‌دارند از زندگی معمولی و شخصی یک نفر، یک موضوع برای فیلم درست می کنند که مطابق با واقع است. اصلا علت جاذبه فیلم‌های ژاپنی هم این است. البته هنرپیشه‌های خوبی دارند، اما علت جاذبه این است که درست مطابق با واقع است. این سریال «سال‌های دور از خانه»ای که نشان می‌دادند، که همه را جذب کرد، حتی امام را.» حاج‌احمد آقا هم می‌گفت که امام مرتب این سریال را نگاه می‌کردند و درباره علت آن اشاره می‌کرد چون زندگی‌ای که آن شخص در فیلم دارد و آن کاری که او دارد می‌کند، درست مطابق با واقع است؛ یعنی همانی است که واقعیت دارد. اصلا هنرمند این است؛ باید واقعیت را عکس برگردان کند و به آدم نشان بدهد؛ حتی آن مقداری که آدم نمی‌بیند، برجسته کند، واقعیت را با همه ریزه‌کاری‌هایش جلا بدهد و جلوی چشم آدم بگذارد.

الرساله

فیلم «الرساله» در زمان شاه به دلیل روابط شاه ایران با حکومت سعودی در ایران اکران نشد. به‌عبارتی ایران و عربستان تنها کشورهایی بودند که این فیلم را اکران نکردند. بعد از انقلاب هم تا مدتی این فیلم هنوز نمی‌توانست در ایران اکران شود. در آن زمان ذهنیتی به وجود آمده بود که یک فیلمساز غیرشیعی فیلمی مذهبی درباره اسلام ساخته و در این فیلم شاید چیزهایی به ذائقه مردم سال ۵۷ خوش نیاید. درنهایت صلاح و مصلحت‌هایی انجام گرفت و تصمیم بر این شد که موضوع را از طریق دفتر امام حل کنند. در نقل‌قولی از حسین بهزاد، نویسنده و محقق در برنامه راز آمده است: بهار ۵۹ بود و امام(ره) تازه از بیمارستان قلب مرخص شده بودند و چند روزی بود که در ساختمانی در شمال تهران ساکن بودند. امام(ره) را در جریان گذاشتند و قرار شد فیلم را برای ایشان پخش کنند. امام راحل این فیلم را دیدند و تنها موقع نماز که می‌شد نمازشان را می‌خواندند و دوباره می‌نشستند که ادامه فیلم را ببینند. فیلم که تمام شد، حاضران پرسیدند: «آقا شما مشکلی در این فیلم ندیدید؟» امام(ره) گفتند: «نه اشکالی ندارد، چطور مگر؟» یکی گفت: «آخه گفته می‌شود در این فیلم وقتی بلال در مدینه و همچنین در زمان فتح مکه بر بام کعبه اذان می گوید «اشهد ان علی ولی‌الله» را نمی گوید» که امام گفتند: «در زمان پیامبر(ص) که «اشهد ان علی ولی‌الله» نبوده و این جزء مستحبات اذان است، نه واجبات آن و این فیلم اشکالی ندارد.» و گفتند این فیلم پخش شود. اکران این فیلم در سینماهای ایران و سپس پخش چندباره آن از تلویزیون، باعث تغذیه فکری یک نسل از مردم ایران شد.

سربداران

«سربداران» یکی از پروژه‌های مهم تلویزیون ایران بود و ساخت آن را می‌شد عصاره‌ای از واکنش جوانان روشنفکری دانست که در پیروزی انقلاب اسلامی همراه آن بودند. اما برخلاف این طیف پیشرو و مترقی، طیف‌های دیگری هم در اجتماع وجود داشتند که اگر جلوی تندروی‌هایشان گرفته نمی‌شد، نه‌تنها این سریال تلویزیونی، بلکه ممکن بود جلوی خیلی از فعالیت‌های دیگر فرهنگی در کشور را هم بگیرند. جالب است این طیف تندرو در جریان پیروزی انقلاب اسلامی کمترین نقش و فعالیت را داشت. افسانه بایگان، بازیگر سینما و تلویزیون در ویژه‌برنامه شب یلدا شبکه یک سیما توضیح داده بود که چگونه نظر امام(ره) درباره نقشش در سریال سربداران، مانع حذف این شخصیت شد. درباره اینکه آیا قرار بود نقش او در سریال «سربداران» حذف شود، توضیح داد: «در زمان سریال «سربداران» در مرحله صداگذاری وقتی کلاه‌گیس مرا دیده بودند، گفته بودند این شخصیت دیگر چیست و می‌خواستند نقشم را حذف کنند اما خوشبختانه آقای نجفی لابی کرد و فیلم را به طریقی به حضرت امام(ره) رساند و ایشان گفتند چه اشکالی دارد؛ اگر قرار باشد زن دربار مغول مثل زنان دیگر باشد که نمی‌شود. این گونه به جز سه سکانس که نتوانست از زیرتیغ سانسور بگذرد، باقی صحنه‌ها پخش شد.» «سربداران» سریالی تاریخی است که براساس قیام سربداران خراسان به رهبری شیخ‌حسن جوری علیه استیلای مغول بر ایران ساخته شده است. کارگردان این مجموعه محمدعلی نجفی بوده و کیهان رهگذار نویسندگی و مشاورکارگردانی آن را برعهده داشته است. تصویربرداری این سریال تلویزیونی از شهریور ۱۳۶۰ آغاز شد و تا سوم آبان ۱۳۶۲ ادامه داشت.